

اولماز! .. اولماز! ..

# شمالک دشمن

پروپاگاندا



هیاهوی نفت؟

نفت ایرانی، مال ایرانی

این شعار افکار عمومی ملت است!

شایعات بوج و بی اساسی که در این روزها بوسیله اوراق مزدور بر سر زبانها افتاده است، وهمه - بدون در نظر گرفتن وضعیت فعلی ایران مناسبات مارا با ملل دوست و همسایه تیره و تاریک جلو میدهند مارا و ادار

میکند که بیکبار دیگر در این مسئله خیانتی که بدون شك با سعادت آینده ایران توأم است اظهار نظر و عقیده نمایم و بدین وسیله مشت محکمی بدان خیانتکاران و طرفداران سیاست بک جانبه فرود آوریم!

۴۱ این دیپلماتها و سیا سیون! قرن طلائی تصور می کنند که مناسبات ما اسرای امتیازت با دول دوست وهم جوار قطع میشود و قشون بقیه در صفحه ۲



ایران دزد پرور است

# ایران دزد پرور است

## سرزمین ما با مستعمرات زنگبار چندان تفاوتی ندارد

### ای دزد ها خوش باشید، ای غارتگر ها شادی کنید، ای یغماگران لذت برید

#### ایران شما را پناه می دهد!

شما ای غارتگرانی که در گوشه و کنار مملکت با عظمت شاهنشاهی پراکنده اید، و با کمال بیشرمی خود را از رجال و سیاسیون کار آزموده ما مبداید!

شما ای یغماگرانی که یک بول

بقیه از صفحه ۱

### هیاهوی نفت

اجنبی خاك ایران را به تو بره کشیده و با خود میبرد، سخت در اشتباه هستند!

اینها اینقدر شور و قوه و ادراک ندارند که بدانند ملت ضعیف و ستمکشیده ایران مبانی اعتماد و حسن تفاهم خود را با متفقین در مدت این سه سال مستحکم نموده و با فداکاری و از خود گذشتگی های بی شماری این اصل مسلم را به ثبوت رسانیده است!

مدعیانی که بدون پیروی نمودن از افکار عمومی ملت ایران به حکومت آقای ساعد هیتازند و میخوهند به حساب خودشان این مرد باشهامت و ایران پرست را از میدان سیاست بدر برند، بدون شک و شبهه به هلیت و استقلال ایران خیانت می ورزند و مارا هست و پابسته اسیر بیگانگان مینمایند

امروز، در این گیر و دار چنگ در این وضعیت تاریک و بهران آمیز در این جدالهای خونین بشریت، شمار افکار ملت عمومی ایران این است:

«نفت ایرانی، مال ایرانی»  
و جز این چیزی نیست، و بقیه مسا باید هم باشد  
آیا دول بیگانه نباید عقاید و افکار ما را باده احترام بنگرند!

سیاه برای این کشور مادر مرده ارزش ندارد، و همیشه در فکر منافع مادی خود هستید!

شما ای دزد هائی که از محمد رشید جنایتکار تر، از پزشک احمدی سنگدل تر، از شاه سلطان حسین بزدل تر؛ از اشرف افغان خونخوار ترید؛ خوش باشید! شادی کنید! می نوشید!

در درون کاخهای گردنکش تا صبح شب زنده داری کنید، قمقمه مستانه زنید، زیرا ایران بهشت شماست - ایران پناهگاه شماست، ایران چپاول شماست، ایران متعلق بشماست! تا این قوانین تو خالی و چپاندر قیچی در ایران وجود دارد، تا این آفتابه دزدها فدائی چپاول شما میشوند و در اعماق زندان های تاریک بجای

### در یگتا

اثر: آقای دانش نوبخت  
کتاب گرانبهایی است که به ادیبان پارسی ما افزوده شده است. در یگتا اثر شاعر خوش قریحه معاصر آقای دانش نوبخت است

دانش نوبخت، به اندازه ای در این کتاب افکار و تبلیغات دقیق شاعرانه دارد که خواننده هنگام قرائت آن نغمه های دلنواز از این عالم بدر می رود و در آسمانهای وهم و خیال و تتبع پرواز در میاید!

این اثر جاوید و خواننده ای از روح بلند پروازی تراوش میکند که جز نیکی نمی بیند، جز راستی نمی جوید، جز پاکی نمی خواهد، و جز راه سعادت چیزی را نشان نمیدهد.

چه خوب بود جوانان باذوق ما به آقای دانش نوبخت تاسی میکردند و کتابی به نفاست در یگتا تقدیم جامعه ادب و مطبوعات مینمودند.

شما جان میسپارند - شما راحت باشید، کوچکترین اضطرابی نداشته باشید - کمترین بیسی بدلهای خود - بدلهای سیاه خود را ندهید - شما مصونیت دارید، مصونیت کامل و ابدی!

هستی ایران، منافع ایران - اقتصادیات ایران - دردسترس شماست در جیب شماست - بیگار نباشید! استی نکنید - افعال بخرج ندهید - معطل نشوید - بگریید، بجایید، بغورید - بکشید بزیید - بگویید - غارت کنید - یغما کنید - منتظر چه هستید!

این ناله های درد ناکی که از حلقوم ناتوان توده رنج دیده ایران بیرون می آید بجای نخواهد رسید - این فریاد های جگر خراشی که نیمه های شب با آسمان دود آلود ایران میرود نوری نخواهد داشت - این مشت های گره خورده ای که برای تهدید شما بسته میشود باز خواهد شد - از انتقام ملت؛ از انتقام خونین ملت، بیم و هراسی نداشته باشید، سرزمین ما با مستعمرات زنگبار چندان تفاوتی ندارد!

ایران بهشت شماست!  
ایران پناهگاه دزدان است!

### ناله يك پاسبان!



پاسبانی هستم که بیست سال سابقه خدمت دارم در این مدت با کمال جدیت و صمیمیت و درستکاری انجام وظیفه نموده و از هیچگونه جانفشانی در راه انجام وظیفه فروگذار نکرده ام و

### شب نشینی و جشن ادبی

بر حسب دعوتی که با افتخار خدمت علمی و ادبی جناب آقای ادیب السلطنه از طرف آقای مطیعی مدیر روزنامه کانون بمل آمده بود و دو شب قبل از ساعت ۱۹ مجلس جشن باشکوهی با حضور عده بسیاری از وزراء و سران لشکر و مدیران جراید و وابسته مطبوعات سفارت انگلیس و اعضای انجمن دانشوران در منزل آقای مطیعی متقه گردید.

برنامه این جشن عبارت از نطق ها و خطابه ها و اشعار علمی و ادبی در تجلیل و تکریم مقامات علمی و فرهنگی و سیاسی آقای ادیب السلطنه سیمی رئیس کل - تشریفات دربار شاهنشاهی بود.

پس از پایان برنامه حضار عموماً از طرف میزبان محترم آقای مطیعی بصرف شام سرده و تودهن شده و در این هنگام نیز نطق های بسیار سودمند و موثری از طرف میس لامین و تیمسار سرلشکر رزم آراء و سرهنگ بهار مست و آقای سمیعی ایراد در پایان شرح مفصلی مبنی بر اهمیت مطبوعات و روابط فرهنگی ایران و انگلیس از طرف آقای مطیعی بیان و مجلس در ساعت ۲۲ با مسرت کامل پایان یافت.

مدت نه سال است با درجه سر جوخه باقی مانده ام در صورتیکه مطابق قانون استخدام افراد در ردیف افراد شهر بانی بایستی هر دو سال یکبار درجه بالاتری ارتقاء یابم متأسفانه در این مدت کوچکترین بدل توجهی درباره ام نشده و از حق قانونی خود محروم مانده ام و بقول معروف تا این باد زمان دورقاب چینها و متعلقین بنیر سبزی بگیرها برای رؤسای کلاتری وجود دارند يك مشت امثال ما بایستی با وضع فلاکت بار در جامعه زندگی نموده و از حقوق و هستی برای همیشه ساقط بمانند لذا بدین وسیله تقاضا مینمایم که مراتب را بوسیله آن نامه گرامی بسم اولیاء امور رسانیده و توجه اولیاء امور را برسیدگی بکار ما پاسبانانیکه با چندین سال سابقه خدمت از حق قانونی خود باز مانده ایم جلب نمایند

### یکتقر پاسبان بیچاره

\*\*\*

نسیم شمال، این پاسبان بیچاره هم فدائی دستگاه مفسوش ماست! تا اولیای امور چه بگویند!

## وضع خراسان چگونه بود

هفته آینده

## مکرم را بشناسید

آقای مدیر روزنامه نسیم شمال :  
در شماره ۴۹ روزنامه زندگی تلگرافی  
بامضاء پنج شش نفر از کارمندان سابق  
خواربار و چند امضاء جعلی مبنی بر  
شکایت از آقای مکرم رئیس اداره  
پخش استان نهم و باوه سرانمی هائی شده  
است که عین مندرجات بهترین دلیل  
عرض رانی چند نفر معلوم الحال و مجهول  
الویه است

مردم خراسان بویژه اهالی محترم  
مشهد آقای مکرم را بغوی می شناسند  
و میدانند که ایشان یکی از عناصر فعال  
و پاکدامن وطن پرست و آزادیخواه  
این سامانند و در راه خدمتگزاری ملت و  
دولت همیشه با روح شهامت فداکاری  
و از خود گذشتگی نشان داده و مکرورد  
صفحات جراید ملی مشهد و مرکز  
مورد قدردانی قرار گرفته و از طرف  
اولیاء دولت نیز خدماتش کراما تقدیر  
شده است اگر پس از حوادث شهریور  
ماه ۱۳۲۰ در اثر دسائس مفرضین و  
القاه شبهه ضمن تمقیب قانونی از بعضی  
اشخاص محترم آقای مکرم هم متاسفانه  
دچار زحمتی شدند خوشبختانه به حکم  
همان قانون پاکدامنی ایشان ثابت و قرار  
منع تمقیب صادر گردیده صرف نظرا از  
ایست موضوع اساسی برای اثبات موقوفیت  
و مقام ارجحندی که آقای مکرم در جامعه  
دارند همین قدر بس است که بعد از  
جریان مذکور انتصابات دوره چهاردهم  
که بیشتر از چند ماه از آن تاریخ  
نگذشته است

آقای مکرم از حوزه فریمان و از  
حوزه جام در حدود هشت هزار رای  
آزاد داشتند و اگر شخصا متمایل میبودند  
واقعا اقدام میکردند ممکن بود بوکالت  
مجلس شورای ملی انتخاب شوند با  
اینحال آیا میتوان تصور کرد که در  
حوزه تربت جام و فریمان از طرف آقای  
مکرم بکسی تمندی شده باشد و با این  
آزادی کامل احدی دم نزده و بالعکس  
درصدد انتخاب ایشان به نمایندگی  
خودشان بزنند  
حال اگر آقای مکرم اعتنائی  
بهوچی گری اشخاص مفرض و مقصد ندارد  
با کارمندان جوان و پاک دامن که مورد  
حمله و اهالت ابوالحسن فضل و محمد

نسیم شمال : آقای حسن مکرم از  
مامورین پاکدامن و عناصر شایسته دولت  
هستند که متاسفانه در این موقع بحران  
آمیژگونی مورد حمله و هتاکای عده ای  
از مفرضین و دشمنان خود قرار گرفته  
اند . و ما چون به درستکاری و لیاقت  
ایشان اطمینان داریم بدرج قسمت بالا  
مبادرت نمودیم .



- ۴۹ -

چند روز پیش اورا دیدم مانند همیشه نبود ، يك تكبر مصنوعي ؟  
تكبری كه آمیخته با هزاران تیرنگ بود ، در او ، در صورت او ، در  
چشمان آسمانی رنگ او ، دیده میشد ، عطر دلفریب گیسوان او فضا  
را ممتل میگرد :

« من نمیتوانم زیاد بسانم ، باید بروم ، امشب دعوت دارم ،  
در يك مهمانی مجللی دعوت دارم ، « ته دانسان » است ، يك ته دانسان  
پر از جوانان شیک پوش شهر !

من از این حرف او بیکه غوردم ، حسادت نکردم ، امارت بیدم . . .  
او میخواست جوانها را برخ من بکشد ، جوانهاییکه بيك پول  
سیاه ارزش ندارند ، او میخواست خودش را بالا ببرد ، آنقدر بالا که  
بستارگان آسمان برسد :

« نرو . . . محبوب من ، نرو !

مثل اینکه از این حرف من - از این سخن تضرع آمیز من -  
خوشش آمد ، دلش غنچ زد که توانسته است حسادت مرا برانگیزد :

« ته باید بروم . . . تنها بیستم ، خواهر بزرگم خواهد  
آمد ، من امشب باید خوش باشم ، خوشی من در این مهمانی است ،  
در این مهمانی بر غوغا ، در این مهمانی بر ازرقص و شادی !

او سوء استفاده کرده بود ، از غونسردی و گذشت من جيله  
آموخته بود ، تصور میکرد با این وسایل زنانه دست و پای مرا خواهد  
بست ، ناتوانم خواهد کرد !

« ساعت چند خواهی رفت ؟

« هفت !

دستش را بوسیدم ، و از او جدا شدم ، مثل آدم مصروعی براه  
افتادم ، می فهمیدم که اعصابم بدرستی کار نمی کند ، و احساس میکردم  
که موجی از خون در بدنم بالا میآید . . .

در همین وقت ، در همین وقتی که نومییدی من به منتهای شدت  
رسیده بود ، در همین وقتی که میرفتم در پیچه قلبم را بروی این دلبران  
هرجایی بیندم ، در همین وقتی که از بیچارگی خود متأثر و اندوهناك  
شده بودم ، قدرت خفته من بیدار شد - دستهایم گره خورد - و چشمانم  
از حالت طبیعی برگشت :

« من باید جلو گیری کنم - من باید نگذارم او برود . . .

### از ما میگذرد سند

چرا فیروز آبادی با این همه تظاهرات  
 هوم فریبانه و قف نامه بیمارستان را امضا  
 نمی کند ؟  
 چرا یکی از متفقین عزیز ما اینقدر برای  
 گرفتن امتیاز نفت با فشاری میکند ؟  
 چرا وزیر راه استعفاداد و از شهامت  
 خود استفاده نکرد ؟  
 چرا حسین نفیسی بدامن بیگانگان  
 پناه برد و چرا دوباره بسر کار خود بر  
 گشت ؟  
 چرا جنازه شاه سابق را در قاهره  
 پامانت گذاردند و بایران نیاوردند ؟  
 چرا خانیهای را که در اداره راه  
 شوسه تهران کار می کنند و آنجا را  
 تبدیل بیک لاسکاه موقتی کرده اند از  
 خدمت دولت علیه اخراج نمی نمایند ؟  
 ...  
 شما اگر بجای ما بودید بسؤالات  
 بالاچه جوابی میدادید  
 لابد می گفتید : برو عمو ! بماچه ؟  
 مگر رضوی !

### از محمود پور شاجی

## زنده بگور ! ... یا ثروت حاجی مراد ! ...



حاجی مراد ثروت هنگامی داشت  
 ولی خست او مانع از خرج کردن پولش  
 میشد !  
 از آنجائیکه حاجی کمی هم قدیمی  
 و اخلاقش با اوضاع امروزی ناچور بود  
 از دادن پول تو جیبی به بچه هایش  
 خودداری ، بطوریکه فرزندانش او را  
 مانع بزرگی در جلو آرزوهای خود  
 دیده ، و از خداوند متعال درخواست  
 مرگ او را میکردند !  
 خداوند هم رحمتش آمده و به  
 عزرائیل امر کرد : > فقیه حاجی مراد  
 را پایین بکش ! <  
 حاجی مراد برض سختی میتلا و  
 بالاخره صبح بیکروز که با طاقش رفتند ،  
 زنگ او را سفید و بدنش را سرد یافتند  
 همیشه عجیبی در منزل حاجی سر

گرفت و بچه ها از ذوق فوراً اتومبیل  
 متوفیات را احضار و جسد حاجی خسیس  
 را بدرون آن جای دادند !  
 هنوز بوق اتومبیل آخرت از دور  
 بگوش میرسید ، و اشکهاییکه بچه ها  
 بر مرگ پدرشان ریخته بودند خشک  
 نشده بود ، که مهین خانم زن دوم حاجی  
 خبردار شده و بنزل حاجی میرود !  
 مجلس عزای میدل بیک دعوا شده  
 و مهین خانم با ، زیور زن حاجی از  
 یکطرف ، و بین هوشک و منوچهر هم  
 از یکطرف مراقبه سختی در می  
 گیرد ! ...  
 گلین خانم مادر حاجی هم خود را در  
 مراقبه داخل کرده و آتش نزاع را تند  
 تر می کند !  
 - زیور ( با حالت گریه ) ، زینکه  
 خجالت نمی کشد ، سرخاب و سفیداب  
 کرده و به مجلس عزای شوهرش آمده  
 و میرانش را میخواند ، خوبه که حاجی  
 دو پسر بزرگ دارد ؟ !  
 خدا رحمتش کند ، همیشه از تو پهلوی  
 من شکایت میکرد !  
 مهین - ، راستش را بغواهی

**شمنیده ایم**  
 فلیکس آقایان ، پسر دکتر آقایان  
 نماینده مجلس شورای دولتی ، بوسیله  
 خانم خارجی خود لباسهای والا حضرت  
 شمس پهلوی را که بیش از چهار صد  
 هزار ریال ارزش دارد ، در شیران  
 بفروش میرساند و منافع آنرا به جیب  
 مبارک میریزد .  
 چند هفته است مغربوزمه مامشغول  
 بدست آوردن اسم و آدرس کافی  
 خریداران میباشد ، و ما بزودی برده  
 از روی اسرار این آقایان زاده و سوه  
 استفاده های او بر خواهیم داشت .

حق با حاجی بود ، ده ! خانم حسابی  
 اگر حاجی تو را دوست داشت که مرا  
 بعد از تو نمی گرفت ! !  
 گلین خانم - اصلا اوضاع برگشته  
 یکی بگه ! دختر ! کی سر عزای  
 شوهرش ، آرایش می کند ؟ ... !  
 ما قدیمی ها جرأت نداشتیم جلوی  
 نا محرم رویان را باز کنیم ! هوشک  
 با صدای کلفتی از ته اطاق جلو آمده در  
 درحالیکه یک فنجان قهوه را کم کم  
 مینوشد فریاد میزند : حال موقع دعوا  
 نیست ! برویم بمشور و قهقهه حصر و رانندگی  
 را بنویسیم و مرا قیم برادرم کنید !  
 ...  
 اتومبیل متوفیات بسرعت می رفت  
 که حاجی مراد حس کرد سرش صدا  
 میکند ! تکان محکمی بشود داده و  
 اتومبیل سیاه پوش را نگاه کرد و همین  
 که فهمید موضوع از چه قرار است ،  
 فریادی کشیده و خود را به خارج اتومبیل  
 پرتاب می کند !  
 حاجی با پیراهن وزیر شلواری  
 و صورتی مجروح شروع بدویدن  
 کرد و خود را بنزل میرساند ، در راه  
 فکر میکرد که چگونه خود را بزین  
 و فرزندان مهربانش نشان بدهد !  
 که آنها وحشت نکنند !  
 حاجی مراد پشت در اطاق رسیده  
 بود که شنید :  
 - بروح این پدر خسیس مالمنت  
 که بعد از مرگش هم ما را در هداب  
 گذاشت و وصیت نامه ای نتوشت !  
 - داداش ، یک تومان بده من  
 شمع نذر سقاخانه خانه کرده بودم که  
 اگر پدرم بپیردروشن کنم ! و بطرف  
 در اطاق میروم که مهین و زیور  
 با هم همصدا شده میگویند :  
 > منوچهر ، بیا ! این دو تومان را بگیر

## نامه سفیر کبیر امریکا

### با آقای نخست وزیر

بطوریکه اطلاع حاصل نمودیم چند روز قبل آقای سفیر  
 کبیر دولت آمریکا نامه ای راجع بموضوع نفت به آقای نخست وزیر  
 رسماً ارسال داشته اند .  
 در ضمن نامه مزبور آقای سفیر کبیر دولت آمریکا خاطر -  
 نشان نموده اند که دولت ایران هیچگاه بهیچ کمپانی امریکایی  
 وعده اعطای امتیاز نفت را نداده است و از اینکه بعد از چند ماه  
 اقامت نمایندگان کمپانیهای امریکایی در ایران بالاخره دولت  
 ایران تصمیم خود را مبنی بر عدم اعطای امتیاز تا پایان جنگ  
 اعلام داشته بهیچوجه اسباب کدورت و دلننگی معافل امریکایی  
 را فراهم نموده زیرا ایران میبکنتی است مستقل و در تعیین سرنوشت  
 و انشاء تصمیمات خود کاملاً مختار میباشد .

### از برزش

## تلگراف بسیار فوری

عالم زندگان ، آسیا-ایران-تهران ، نسیم شمال عرض برسد  
 بزشک احمدی مقارن ساعت ۶ و ۲۵ دقیقه ۲۲ مهر صبح اینجما مستقیم وارد ، مراسم استقبال از طرف گروه  
 انبوهی به پیهوای اسفرخان بر وجودی عمل آمده . فریاد با آسمان میرسید گوی هیلتر وارد شده مسرت فراوان حاصل  
 از شدت هیجان عکس میکن نشد گیرم . از آن روز تا حال پذیرائی گرم ادامه - گاه این گرفته - گاه آن دغبه . هر چه  
 جستجو شد آ پول موجوده در راهجا مانده . مصاحبه ای عمل آمده . بایست تقدیم تمنا دارد چاپ . آنجا جریان مفصل  
 نوشته ام . احمدی ، زاجا سالم - انکشت دستش قدری درد ، کفشها را فراموش کرده بیآورد - اینجا کفش گران است  
 تصمیم بجمع آوری اعانه . مثل فیروز آبادی میخوانیم شیریه تاسیس و بالا کشیم - کاسه کوزه سر احمدی شکند  
 دیگر مزاحم نیستم . هفته آتیه گزارش فدوی چاپ کنید ممنونم  
**نسیم شمال** - زنده باد مغرب برزشی با این تلگراف بسیار فوری که روز ۲۲ مهر مغایره کرده و دیشب  
 بدست ما رسیده . خدایاشکر که زنده ماندیم و فهمیدیم معنی « بسیار فوری » هم چیست ! !

# دکتر .....



تهران شبهای خوبی دارد ، شبهایی که در خلال آن يك چذبه ملكوتی پنهان است، و در اعصاب آن روحهای سرکش و زجر دیده در پرواز هستند !

من در یکی از این شبهای بر لطافت تهران ، وقتی که يك رشه سیلابی شیا بانها را شفاف کرده بود ، وقتی که میخانه های دود آلود بسته شده بود ، وقتی که پیاده روهائولت شده بود ، وقتی که آن مستی و بی خبری شاعرانه در درون دلم شور و غوغایی برآه انداخته بود :

با دکتر آشنا شدم ! اندام لاغر و باریک او ، گونه های فرو رفته و رنگ پریده او ، شانه های خمیده و کوتاه او ، موهای ژولیده و بریشان او ، آدم راهبچوقت از دیدنش سیر نیسکرد ! او حرفهای زرد ، حرفهای شیرین و شبنینی !

...

» - از من مبیروسی چرا افسرده ام؟

بیست عدد شمع بفر ما هم نذر داشتم در این بین گلین خانم ، مادر حاجی مراد با صدای زنک داری می گوید : « پس پول گوسفند را که من نذر امام زاده داود کرده ام کمی میدهد ؟ » منوچهر همینکه از دراطاق خارج می میشود فریادی کشیده بپوش می افتد حاجی مراد ، با صورتی مجروح و لباسهایی پاره وارد میشود ! همین خانم وزیر بانو گلین خانم و هوشنگ یکباره می گویند : « زنده بگور ، حاجی مراد ! » و بپوش میشوند !

...

حاجی مراد سگنه نازم کرده بود .

# در اداره گل پخش چه خبر است؟!

## سازمانی که بیش از همه جا کارمند زن دارد!

« آقای دوزیه رئیس کلی پخش اگر بفظ نام يك خود علاقمندید »  
« خبرهایمرا که در زیر عنوان بالا نوشته میشود ، بدقت مطالعه »  
« ندوده و اقدام مقتضی بنمائید و مطمئن باشید با عطف توجه »  
« باین موضوع یکمده ایرانی حقیقی و میهن پرست را با خود »  
« همراه کرده اید . »

### عروسی !



... از قدیم الایام در شب بوده است . برای اینکه مرد بدبخت زشتی صورت زن را ببیند !  
... زنها بیشتر از مردها در عروسی خوشحالند برای اینکه یکی از هم چنان خود را يك مرد قالب زده اند . . . زن لباس سفید بطنی شادی و مردی لباس مشکی بطنی عزا می پوشد !

... وقتیکه زن را عقد میکنند یکی ، دو سه ماهی برای ابد مهلت و ضرب الاجل خوشبختی میدهند و بعد عروس را میآورند !

... زن ابتدای فرمانروایی و شادی و مرد دوره بدبختی خود را شروع می کند !  
... زن بیوه قدر و قیمتش کمتر از

از دختر است برای اینکه زن بیوه نصف از مأموریت خود و بدبخت کردن مرد را انجام داده است . . . خداوند برای اینکه رحمی ببرد کرده باشد يك بچه بز می دهد که کمی او را آزار داده و تقاص مرد را گرفته باشد !

... صادر عروس شب عروسی خانه داماد خود نمی رود زیرا از این عمل خود شرمند است ! . . . با وجود تمام این بدبختی و معیبتهاییکه دانستید ابتدا مرد سراغ زن می رود !

... چیز عجیبی است !

از آنجاییکه ایران دستخوش اغراض و اعمال پلید یکمده خارجی از همه جا بی خبر واقع شده است يك مشت ایرانی مفرض و انجام گسیخته هم از این هرج و مرج داخلی استفاده کرده و بنا بمیل خود قوانین تازه ای وضع و بجای اینک بکار خویش برسند بابائوان و دوشیزگان هرجاییکه در زیر نام سیاه آنها نوشته میشود بعیش و نوش مشغول و کتمرین توجیبی هم بکار خود ندارند و در نتیجه بجای اینکه سازمان کشوری ما روبه بهبودی رود ؛ اوضاع خرابتر میشود من در زیر نام آقایان و بانوان بقیه در صفحه ۷

او . . . بهترین زنی است که من در تمام مدت اقامتم در ایران دیده ام ، و شبهای جوانی خود را با او میگذرانم !

**اجتماعی که ضعیف کش است ، اجتماعی که گور است ، اجتماعی که نمی بیند و احساس نمیکند ، مرا از همه چیز بیزار کرده است ، حتی از زن گرفتن حتی از فرزند داشتن !**

آنوقت تو انتظار داری که من متاثر نباشم ، که من به اندازه گاو مشروب نعورم ، که من شب زنده داری نکنم ، که من هر شب برای تسکین احساساتم ، برای فراموش کردن خودم ، با زنهای پست هرجائی مشغول باشم ، تو بیچاره هم چقدر الکی خوش هستی . . .

...

بگذارید صحبت دکتر را در همین جا تمام کنم ، زیرا میدانم که شما طاقت شنیدن بقیه حرفهای او را ندارید ، یا شاید هر روز با هزاران جوان تحصیل کرده ای که بدرماندگی دکتر هستند مواجه شوید !  
**اینطور نیست ؟ !**



« از : سحر »

## برگهای زرد!

با فروریختن نخستین برگهای زرد پاییزی  
خاطرات فنا شده زندگی در دل شاعر  
داغ دیده ای احیاء میشود؛ چنگ خویش بر  
میگیرد، وهم آهنگ آخرین نسیم شامگاه  
نشید غم و اندوه سر میدهد:  
برگهای پاییزی را میسراید...

\*\*\*

باز آمد، باز آمد، باز پاییز من آمد  
باز پاییز من آمد، باد گل ریز من آمد  
باد گل ریز من آمد، فصل تبخیر من آمد  
ناله ها دارد دل از من  
اشکها ریزم بدامن

\*\*\*

باد پاییزی وزان شد، عشق من آخر خان شد  
شاهد هر جامی من، مست شد، بادبکران شد  
آشنا بود او ولی خصم من بی خانمان شد  
رفت آخر از بر من  
دلبر افسونگر من

\*\*\*

رفتی؟ ای بدعهد من، هرگز نمی بخشم گناهت  
من نمی بخشم گناهت، من نمی بخشم نگاهت  
من نمی بخشم نگاه مست و چشمان سیاهت  
تو، خزان کردی بهارم  
چون زدل بردی فرارم

\*\*\*

بینمت! من باز بینم، بد از شبهای هجران  
باز میآمی بسویم، از ندامت اشک ریزان  
بیر مردی قد خمیده با سر انگشتان لرزان  
گوید، این است آشیانش  
این مزار بی نشانش

\*\*\*

برگها، میلرزد و میرقصد و بائین ترآید  
با لباس زرد، روی بستر من بازیگر آید  
برگها زرد است و در چشمت برنگ دیگر آید  
ماند از تو، یادگاری  
قطره اشکی بر مزار  
> دز آهوب شامگاه اول آبان ۱۳۲۳ <

## راحتش کن! از پرده های شیرین دیگتاتوری

قسمت اول

برده بالا میرود، سواد یکی از  
هورهای ایران از دور بدبار میگردد  
رضاشاه بالباس خاک آلود از اتومبیل  
بیاده میشود  
یک سرهنگ و دو ستوان در پشت  
سر او دیده میشوند، او با عصای خود قدم  
میزند و فکر میکنند، سرهنگ و ستوانها  
با عالت احترام ایستاده اند:  
رضاشاه: « روبسرهنگ! این  
دو ستوان را مرغس کن بروند، و آن  
پیرمردی را که در آن دور با یک عربچه  
ایستاده است بیاور، بینم چه میگوید؟  
سرهنگ: اطلاعات میشود!  
ستوانهای جوان میروند و سرهنگ به  
سوی پیرمرد روان میشود  
سرهنگ: آئی پیرمرد! بسا  
اعلیحضرت قدر قدرت هماهونی بیکار  
داشتی؟  
پیرمرد: عربچه ای دارم

### آگهی شماره ۴۹

اداره سر رشته داری ارتش مقدار  
۷۸ کیلو میخ نیزه ۱۱،۸ کیلو میخ  
عقابی بمنافسه خریداری مینماید  
ذوطلبان میتوانند با اخذ برگ دعوت  
نامه مربوط بشرکت در مناقسه از  
مهازن کل پیشنهاد های خود را  
در پاکت لاک و مهر شده پیوست قبض  
رسید دارائی آماده گاه طهران مبنی  
بر پرداخت پنج در صد از قیمت کلیه  
بمنوان سپرده بدفتر اداره تسلیم و  
ساعت ۹ ر ۸ روز سه شنبه ۲۳ ر ۸ ر ۲۳  
برای قرائت پیشنهادها حضور بهم رسانند  
سپرده برنده مناقسه پس از انجام پیمان  
و سپرده سایرین بلافاصله مسترد خواهد  
شد.  
رئیس اداره سر رشته داری ارتش  
ش ۶۷۹ سرتیپ بهار مست

بقیه در صفحه ۷

### ستون ورزشی

### چرا تهرانی شگفت خورند!

اوضاع آشفته تربیت بدنی

هفته آینده

بقیه از صفحه ۶

### راحتش کن

پیر هرد : کجا . . . قربان ؟  
سر هرنک : حرف زن این فضولها بتونامه ، گفتم برو جلو اطاعت کن ، باید ترا راحت کرد ، حق باشاه بود ، راستی که این پیر مرد ها چقدر فضول هستند !

پیر هرد : قربان آخر بفرمائید کجا بروم  
سر هرنک : باز هم که روده درازی میکنی ، گفتم بیفت جلو ، دیگر معطل نشو !

پیر هرد : « باخود » یا صاحب الزمان بدادم برس « سر هرنک دست پیر مرد را گرفته بطرف کودالی که در آن نزدیکی است میکشد »

سر هرنک : خوب ! پیر مرد ، اشدت را بگو ، شاه فرموده است ترا راحت کنم ، باید راحت شوی

پیر هرد : یا امام رضای قریب . . . منکه کاری نکردم ، منکه قلمی نکردم ، بابا ! آخر چه کاری از من سر زده است که می خواهی راحتم کنی ؟

سر هرنک : باز هم روده درازی ، همین الان راحت میکنم :

« بار ایلوم خود را می کشد ، و سه تیر بی در بی بجز پیر مرد خالی میکند ، پیر مرد نمره ای میکشد و روی زمین می افتد

سر هرنک : راحت شد « برده می افتد »

### قسمت دوم

برده باز میشود ، رضاشاه عریضه پیر مرد را در دست دارد ، و آهسته در طول اطاق قدم میزند :

رضاشاه : آهای بیابید ، يك سرباز بارنگ بریده و بدن لرزان وارد می شود

رضاشاه : سر هرنک بگو بیاید

سرباز عقب گرد محکمی میکند و بیرون میرود ، پس از چند لحظه سر هرنک با شتاب داخل میشود

سر هرنک : بله قربان  
رضاشاه با آن پیر مرد دیروزی چه کردی ؟

سر هرنک : قربان خاطر مبارک

آسوده باشد ، راحت شد ؟

رضاشاه : چطور راحت شد ؟

سر هرنک : قربان خودم یادست

بقیه از صفحه ۵

### در اداره کل پخش

سیاهکاریکه در اداره کل پخش با استفاده مشغول و اعمال خلاف رویه ای انجام میدهند که برای هر بانوی ایرانی تنگ وازیکزن عقیف ونجیب دوراست نوشته و اعمال خلاف عفت بانوان و دزدیهای آقایان رایك بيك برای شما تشریح می کنم ، تا آگاه شوید که معنی کار بانوان در ایران فحشاء است !

و زنان ایرانی کارمند ادارات منظوری جز فساد ندارند ! تا بدانید مستر تربیت برای چه در یکروز ۱۰ بانواستخدام کرده است و بانوشم نوریان و بانو منصوره ریاسی و دیگر کارمندان زن چگونه استخدام میشوند و آقای اعتضادی چطور مأموریت درست میکند

### لیست سیاه

آقای نوری - رئیس دفتر جیره بندی و متصدی نوشتن لیست اضافه کار کارمندان

آقای اعتضادی در اداره جیره بندی  
آقای گل - رئیس کارگری کل پخش

آقای مهندس نورائی معاون فنی آقای دوزیه رئیس کل پخش

آقای خزائی - معاون حساب داری کل پخش  
مسئور آبروت - مدیر کل پخش

مرکزی  
آقای مهندس شریفی - مدیر داخلی جیره بندی

بانو گیتی بان - در بایگانی حسابداری کل پخش

خانم مسکین - مأمور پخش دفاتر جیره بندی  
خانم آل آقا - «  
خانم موتمن - «

بانو فروتن - در جیره بندی  
بانوشهس نوریان - کارمند دفتر پخش

دوشیزه اشرف میر افضلی ماشین نویس آقای کله

خانم منصور ریاحی - ماشین نویس آقای مهندس نورائی

« بقیه در هفته آینده »

خودم راحتش کردم . . .

رضاشاه : احمق ! درست حرف

بزن ، چکارش کردی ؟

### آگهی

بنظور اینکه عموم اهالی شهر بتوانند در هر نقطه سکونت دارند باسرع وقت مراجعات بانگی خود را انجام دهند و احتیاج نداشته باشند به اداره مرکزی بانک مراجعه نمایند بانک ملی ایران ده باجه در نقاط زیر افتتاح کرده است :

خیابان سبه جنب پستخانه	باجه پستخانه
خیابان امیریه روبروی خیابان فرهنگ پاساژ جواد رضایی	باجه امیریه
اتهای غربی خیابان شاهرضا روبروی پمپ بنزین	باجه شاهرضا
خیابان سپاه دروازه شمیران	باجه سپاه
میدان شاهپور	باجه شاهپور
سه راه طرشت	باجه سه راه طرشت
چهار راه گلوبندک سرای فردوسی	باجه خیام
سرای حاج حسن	باجه بازار
خیابان مولوی روبروی بازارچه سید ابراهیم	باجه مولوی

این باجه ها عملیات ذیل را مانند بانک انجام می دهند :

۱ - باز کردن حساب جاری

۲ - باز کردن حساب پس انداز

۳ - قبول یرات عهده شهرستانها و تهران برای وصول

۴ - صدور حواله پستی و تلگرافی عهده شعبه ها و نمایندگیها

بانک ملی ایران از عموم مشتریان خود تمنا دارد هرگاه کوچکترین نفس در عملیات باجه ها مشاهده فرمودند یا کمترین عدم رضایتی از سلوک کارمندان آنها داشته باشند مراتب را لطفاً بر رئیس شعبه مرکزی یا رئیس شعبه بازار یا رئیس اداره بازرسی کل بانک اطلاع دهند تا در دفع آن نواقص اقدام شود و از این راه به تکمیل سازمان بشگاه ملی خودشان کمک فرموده باشند .

ش ۶۷۸ - ۱-۲ بانک ملی ایران

### آگهی حصر وراثت نوبت دوم

بنا بدخواست شماره ۲۳۴۱ پس از استماع گواهی گواهان حسین غلامحسین دشتی زاده فرزند محمد علی بشناسنامه ۴۶۰۸ آبادان در تاریخ ۲۵/۱۲/۲۵ در آبادان محل اقامت دائمی خود فوت نموده و وارث او حین الفوت عبارت از غلام پور حقیقی برازجانی بشناسنامه ۲۷۱۹۷ آبادان و مریم پور حقیقی برازجانی بشناسنامه ۲۷۱۹۸ آبادان فرزندان باقر که نخواهد شد - ۲-۳ باقر فرزند متوفی است میباشد اینک ش ۶۷۶ رئیس دادگاه پخش آبادان

### چاپخانه سپهر

سر هرنک : قربان ! بگودالی که در آن نزدیکی بود بر دم  
رضاشاه : چی ؟  
سر هرنک : « دست باچه میشود »  
عرض کردم بگودالی که در آن نزدیکی بود بر دم ، و فقط با سه گلوله راحتش کردم ،  
قربان بسر مبارک کتان قسم هیچکس نفهمید ، فوراً او را در چاله ای دفن کردم و امر مبارک اطاعت شد :  
رضاشاه : « در حالیکه بشدت عصبانی شده است و عصای خود را برای ردن سر هرنک بلند میکند ! »  
ای بیوز ! ای پدرسوخته من گفتم راحتش کن ، اینطوروی راحت میکنند اینطوروی ! ای پدرسوخته !  
عصای شاه فرود می آید و برده می افتد .



## زردشتیان

### چه جوابی میدهند

ما همیشه نسبت به زردشتیان پاک نهاد با دیده احترام نگریسته ایم و آنها را نمونه کاملی از مردمان قدیم ایران میدانیم ولی متأسفانه علی که از باب خدا بخش آلود روز یعنی کسیکه سالها بجرم کلاه برداری در زندان بوده - انجام میدهد و باغ معروف خود را به فواحش اجاره داده است بعدی زشت و غیر قابل تحمل است که ما تمجب میکنیم چطور زردشتیان از اعمال پلیدانه این شخص که تنها بیش از هشت فاحشه و لنگرد را در اختیار دارد جلوگیری نمی کنند

اگر جدیت و وظیفه شناسی فرماندار معترم نظامی تهران و جناب سرهنگ عباسی معاونت فرماندار نظامی بود این ارباب خدانشناس بیش از اینها آبروی زردشتیان را برده بود ما باز هم در این خصوص صحبت خواهیم کرد

### انتصاب

سرکار سرهنگ عباسی که یکی از بهترین افسران ارتش شمرده میشوند و بواسطه خدمات گرانبهای خود در دل دوست و دشمن جای دارند بمعاونت فرمانداری نظامی تهران منصوب گردیدند ما امیدواریم که سرکار سرهنگ عباسی با ایقانت ذاتی خویش قدم مؤثری برای بهبود امنیت کشور بردارند

### تک شماره ۴ ریال

جای اداره خیابان نظامی  
مسار تلن ۶۶۶  
بهای اشتراک  
سالانه ۲۵۰  
مصلحت ۱۵۰

## صدقیانی چه صیغه ایست؟!

### یک مرد بی تربیت در میدان امجدیه!

ما نخستین کسی بودیم که از ورزش کاران جوان کشور طرفداری نمودیم و بهترین گواه ما اوراق سی ساله نسیم شمال است، و امروز هم بهمین عقیده پایدار و با ارجمستیم، ولی چون می بینیم که رفته رفته یکمده عناصر بی تربیت و فاقد همه چیز باشتون و حیثیات ورزشکاران بازی می کنند و برای خود شیرینی پست ترین حرکات را بنام آنها مرتکب می شوند، از این شماره ماستون ورزشی خود را برای حفظ نسل جوانان کشور بازمی کنیم و روز چهارم آبان را مقدمه قرار می دهیم:

روز چهارم آبان، عناصر متعلق و این الوقت یکی از بدترین، مزخرف ترین، پر جنجال ترین، پست ترین بی برنامه ترین، جشنهای سال را گرفتند و با این جشن آبروی هر ایرانی میهن پرستی را در نزد بیگانگان ریختند!

سربازان کودن و بیلمز که قدرت و استقامت خود را در روز سوم شهریور بنصه ظهور رسانیده بودند، با سر نیزه مردم و اطفال معصوم و بیگناه حمله میکردند، حتی یک طفل و یک زن در مانده رامچروح و خونین نمودند

اداره تربیت بدنی که مدتها از نیش قلم ما بدور بود، و ما میخواستیم بر ریس لایق آن فرصت اصلاح امور را

بلند فریاد میزد:

«خلط کرداداره تربیت بدنی که بشما اجازه داد» او تقصیری ندارد، تقصیر از کسانی است که با پول مفت میدهند و اینقدر صدقیانی را لوس و نتر و از خود راضی و متکبر بار آورده اند!

بیچاره خبرنگاران و مخبرین خارجی نیدانستند به این مرد بی تربیت و بی ملیت که در همه جا سناک بیگانگان را بسینه میزند چه بگویند و چه گونه از عهده او برآیند، ناچار میدان را

### فرماندار گرگان

بطوریکه اطلاع یافته ایم آقای محمد رضا کوثر که یکی از جوانان با اطلاع و صدیق وزارت کشور می باشند بسمت فرمانداری گرگان تعیین گردیده اند

ما این حسن انتخاب را به اولیای امور تبریک گفته موقتیت این جوان صالح و فعال را از خداوند متعال در خدمت به اهالی ستمدیده گرگان خواهیم

### قدر دانی

زنجان - طبق خبری که از زنجان واصل شده است در اثر مساعی آقای اکبر نیا رئیس فرهنگ مدارس کاملاً مفتوح و برای برقراری نظم خود ایشان همه روزه بکلیه امور سرکشی مینمایند نسیم شمال - بر وزارت فرهنگ است که از این اشخاص قدر دانی نماید تا در اثر تشویق سرمشقی جهت سایر شهرستان ها گردد -

تربک کردند و با وضع اسف آوری از امجدیه خارج شدند! این مرد در مسابقه فوتبال ایران و شوروی «خانباباخان» گلر معروف را که ششماه برای اینکار ترمین نموده بود داخل در بازی نکرد و در نتیجه تیم ایران بواسطه نداشتن یک گلر حسابی و دونفر بازیکن خوب بنام مهاجر و آرتوش با وضع افتضاح آمیزی مسابقه را باخت

فملا چون وقت کم است، بیش از این درباره جشن امجدیه چیزی ننویسیم ولی از هفت آینده ستون مخصوص ورزشی خود را باز نموده و نسبت به این پرورش یافتگان زور و تندرستی و اعمال پلیدانه شخص صدقیانی که باید بدون شک برای حفظ آبروی ورزشکاران از اداره تربیت بدنی اخراج شود، قلم فرسایی خواهیم نمود!

«خبر ورزشی: فایده»

### در آمریکا



گروهی از تحصیلین ایرانی که برای تحصیل رشته های مختلف با آمریکا رفته اند